

The Extent of Government Intervention in Culture according to Religious Sources; Case Study of Imam Ali Compendium

Ahmad Ali Ghane*
Hadi Ghiasi Fathabadi**
Abbas Ghaemi***

Received: 2018/03/02
Accepted: 2018/05/14

The course followed by the Islamic Revolution is to reach the new Islamic civilization. The stages of this evolution are: The Islamic Revolution, the Islamic system, the Islamic State, the Islamic society, and finally the new Islamic civilization. Now in the third phase of modern Islamic civilization, the burden of achieving the Islamic state is on the shoulders of the officials, especially the scholars engaged on humanities. One of the areas which is inevitably under the impact of the government is the dominant cultural atmosphere of the society. The question that arises here is that based on genuine religious sources, where are the limits of government intervention? The subject of this study is determining the extent of the government's intervention in the field of culture. Based on our findings, such factors like education, guidance of the people, setting the ground for conducting one's religious duties, and fighting against heresies, determine the levels of government's intervention in the field of culture. This intervention usually starts with wise sayings but culminates in armed confrontation. And the subtle point is that each of these methods must be utilized in one specific situation, but extending this method to other domains may result in irreparable harms.

Keywords: Government and Culture, Religious Resources, Religion and Culture, Religious Government.

* Associate Professor of Islamic Jurisprudence and Law of Imam Sadeq University
ghane@isu.ac.ir
** M.A. Student of Islamic Studies, Culture and Communication, Imam Sadeq University
hadi.ghiasi@gmail.com
*** M.A. Student of Islamic Studies, Culture and Communication, Imam Sadeq University
abbas.g72@gmail.com

حدود مداخله دولت در فرهنگ در منابع دینی؛ مورد مطالعه: موسوعه امام علی (ع)

تاریخ دریافت: ۱۳۹۶/۱۲/۱۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۷/۰۲/۲۴

احمدعلی قانع *

هادی غیائی فتح آبادی **

عباس قائمی ***

چکیده

خط سیر انقلاب اسلامی رسیدن به تمدن نوین اسلامی است. مراحل این صیوروت عبارت است از: انقلاب اسلامی، نظام اسلامی، دولت اسلامی، جامعه اسلامی و در نهایت تمدن نوین اسلامی. اکنون در سومین حلقه از زنجیره تمدن نوین اسلامی، بار تحقق دولت اسلامی بر دوش مسئولان و خصوصاً اندیشمندان حوزه علوم انسانی است. یکی از عرصه‌هایی که دولت خواه ناخواه بر آن تأثیرگذار است، فضای فرهنگی حاکم بر جامعه است. حال این سؤال مطرح می‌شود که اساساً مبتنی بر منابع اصیل دینی، حد و مرز مداخله دولت تا کجاست؟ مسئله این پژوهش، حدود مداخله دولت در عرصه فرهنگ می‌باشد. این مقاله سعی دارد با روش استنباط صحیح در مراجعه به متون اصیل دینی، به جست‌وجوی ابعاد دخالت دولت در عرصه فرهنگ بپردازد. روش این پژوهش کتابخانه‌ای و رویکرد آن توصیفی و تحلیلی است. بر اساس یافته‌های این پژوهش آموزش و تربیت، ارشاد و هدایت مردم، ایجاد بستر و مقدمات لازم برای انجام فرائض و مقابله و مبارزه با بدعت‌های جدید سطوح مداخله دولت در عرصه فرهنگ را تعیین می‌کند. روش مداخله دولت در فرهنگ در یک طیف حکیمانه و با موعظه آغاز و به مقابله مسلحانه ختم می‌شود، که هرکدام از روش‌ها در یک حوزه باید بکار بسته شود و نکته ظریف در اینجاست که استفاده یک روش در حوزه دیگر ممکن است باعث ایجاد خسارت جبران‌ناپذیر می‌شود.

واژگان کلیدی: دولت و فرهنگ، منابع دینی، دین و فرهنگ، دولت دینی.

ghane@isu.ac.ir

* دانشیار گروه فقه و مبانی حقوق اسلامی دانشگاه امام صادق (ع)

** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع) (نویسنده مسئول)

hadi.ghiasi@gmail.com

*** دانشجوی کارشناسی ارشد معارف اسلامی و فرهنگ و ارتباطات، دانشگاه امام صادق (ع) abbas.g72@gmail.com

مقدمه

زندگی جمعی انسان‌ها در طول تاریخ همواره با تشکیل نوعی حکومت خود را نشان داده و به نحو اجتناب‌ناپذیر فعالیت هر حکومت و دولتی، با نوعی نقش‌آفرینی در عرصه فرهنگ همراه بوده است. ابعاد نظری این موضوع در نظریه‌پردازی‌های اولیه در باب حکومت و دولت، همانند آثار افلاطون و ارسطو و فارابی قابل مشاهده است. اما می‌توان توجه جدی به این موضوع و کم و کیف آن را متعلق به دورانی پس از نگاه‌های انتقادی تفکر لیبرالیسم و مدعای آن در باب ممنوعیت ایفای نقش دولت در عرصه فرهنگ دانست. سیاست روش کلی، رهنمود و تدبیر برای نیل به اهداف و اداره امور می‌باشد و چارچوبی ذهنی است که راهبرد در قالب آن شکل می‌گیرد (خواجه سروری و بیات، ۱۳۹۶). سیاست‌گذاری در عرصه فرهنگ هر جامعه با توجه به اندیشه و فرهنگ حاکم بر آن جامعه صورت‌بندی خاص خود را می‌گیرد. مهم‌ترین عامل تأثیرگذار در این شکل‌دهی تعریف مفاهیم توسط نظام معرفتی حاکم بر منظومه فرهنگی آن جامعه است. لذا برای بررسی ابعاد نسبت بین سیاست‌گذاری و فرهنگ و سپس دلالت‌های متون و آموزه‌های دینی در این عرصه، روشن ساختن مفاهیم اصلی ضروری به نظر می‌رسد. به نظر می‌رسد پذیرش واقعی دین، لازمه و علامت روشنی دارد که آن عبارت است از مراجعه به متون مقدس دینی به عنوان یک منبع معرفتی. به بیان دیگر ایمان و باور به یک دین باید به پذیرش روشمند سلسله گزاره‌ها و تعالیم آن دین منجر شود و این موضوع چیزی است که متأسفانه در میان بسیاری از کسانی که در این عرصه اقدام به اظهار نظر می‌کنند، مشاهده نمی‌شود. از این رو برای اظهار نظر در باب نقش دولت دینی در عرصه فرهنگ مراجعه و تحلیلی روشمند از برخی تعالیم اصلی اسلامی ضروری است.

در این مقاله پس از تبیین نظری مفاهیم اصلی مورد نیاز برای بحث پیرامون «امکان و ابعاد دخالت دولت در عرصه فرهنگ بر اساس آموزه‌های دینی» اشاره‌ای به انواع نظرات در مورد دخالت دولت در عرصه فرهنگ خواهیم داشت و در نهایت با کمک استنباط روشمند از آیات و روایاتی چند به این پرسش پاسخ خواهیم داد که از نظر اسلام دولت در عرصه فرهنگ چه نقشی دارد یا باید داشته باشد؟

۲. پیشینه

در زمینه موضوع مورد بررسی یعنی «امکان و ابعاد دخالت دولت در عرصه فرهنگ بر اساس آموزه‌های دینی» تحقیق‌های معدودی به انجام رسیده است. آقایان علی اصغر خندان و مسلم امیری طیبی در مقاله‌ای با عنوان «درآمدی بر نقش فرهنگی دولت دینی» با رویکردی تحلیلی و با هدف بیان نقش فرهنگی دولت دینی، با اشاره به دو دیدگاه مارکسیسم و لیبرالیسم در باب دخالت فرهنگی دولت و همچنین نگاه مخالفان دولت دینی در عرصه فرهنگ یعنی روشنفکران غرب‌گرا و نقد نظر آن‌ها با بررسی یک آیه از قرآن کریم، یک روایت و مصادیقی از سیره معصومین به تقریر دیدگاه اسلام درباره نقش دولت دینی در فرهنگ پرداخته‌اند.

آن‌ها در مقاله دیگری با عنوان «وظایف اصلی دولت دینی در عرصه فرهنگ» ابتدا دیدگاه خاصی در باب فرهنگ که برخاسته از نوع نگاه انسان‌شناسی اسلامی است مطرح کرده‌اند. آن‌ها با توجه به عرصه‌های وجودی انسان چهار عنصر رفتار، گرایش، باور و معلومات را به عنوان ارکان فرهنگی برشمرده و سپس با فرض سطوح پنجگانه‌ای برای هر یک از ارکان مذکور نگاه جامعی را نسبت به فرهنگ ارائه داده‌اند. سپس مخاطب‌شناسی فرهنگی به معنای تعیین دقیق وضعیت و سطح توده مردم در هر یک از ارکان چهارگانه و زمینه‌سازی برای ارتقای فرهنگی را به عنوان دو وظیفه اصلی دولت دینی در عرصه فرهنگ دانسته و در این بحث بر رفتار اجتماعی به عنوان یگانه عامل فرهنگ‌ساز تأکید کرده و برای این مدعا ادله و مثال‌هایی مطرح کرده‌اند.

تحقیق دیگری در این زمینه توسط آقایان ابوالقاسم فاتحی و محمد جواد ابوالقاسمی با عنوان «درآمدی بر وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم» انجام شده است. آن‌ها در این تحقیق با روش توصیفی تحلیلی و با روش کتابخانه‌ای در پاسخ به این پرسش که مهم‌ترین وظایف دولت دینی در برابر دین و اعتقادات مردم چیست؟ شش وظیفه: تعلیم و تربیت، حفاظت و صیانت از محتوای دین، ایجاد زمینه برای رونق دین‌داری و انجام فرائض الهی در برابر مردم، احیای سنت و پاسداری از دستورات و احکام شرعی، تأمین مصالح مادی و معنوی مردم و تشویق و هدایت مردم به خوبی‌ها و بازداشتن از کژی‌ها را به عنوان مهم‌ترین وظایف دولت دینی بر شمرده‌اند.

۳. روش

در تقسیم‌بندی تحقیقات بر مبنای هدف، تحقیقات به دو نوع کاربردی و بنیادی تقسیم می‌گردد. تحقیقات بنیادی خود بر دو نوع تجربی و نظری است. در تحقیقات بنیادی تجربی، داده‌ها و اطلاعات اولیه با استفاده از روش‌های آزمایش، مشاهده، مصاحبه و ... گردآوری شده و از طریق روش‌های آماری مورد تجزیه و تحلیل قرار می‌گیرد. در تحقیقات بنیادی نظری، اطلاعات و مواد اولیه تحلیل به روش کتابخانه‌ای گردآوری شده و سپس به روش‌های مختلف استدلال مورد تجزیه و تحلیل عقلانی قرار گرفته و نتیجه‌گیری می‌شود. این پژوهش از نوع بنیادی و نظری است. روش این پژوهش کتابخانه‌ای و رویکرد آن توصیفی و تحلیلی می‌باشد. تحقیق توصیفی آنچه را که هست توصیف می‌کند و به شرایط یا روابط موجود، فرآیندهای جاری، آثار مشهود و روندهای در حال گسترش توجه دارد (خاکی، ۱۳۹۰).

پس از بررسی پژوهش‌های انجام شده در حوزه دلالت‌های کلام معصومین در سیاست‌گذاری، خلأ جمع‌آوری و بررسی تخصصی احادیث و روایات در این حوزه به صورت یک پژوهش علمی با استفاده از روش سنتی حوزوی کاملاً احساس می‌شد که این خلأ به نظر نگارنده نشأت گرفته از عدم تعامل، یا تعامل بسیار اندک حوزه‌های علمیه با دانشگاه است.

در نهایت می‌توان به صورت خلاصه بیان داشت که این تحقیق با دو هدف «جمع‌آوری» و «ارائه» تفسیر دقیق از دلالت‌های سیاست‌گذارانه کلام امام علی (ع) در حوزه فرهنگ و مقایسه نتایج این تحقیق با تحقیقات مشابه انجام شده است.

علم فقه، علم بررسی حکم اعمال انسان مکلف است که در این علم هر عملی به یکی از ۵ دسته واجب، حرام، مکروه، مستحب و مباح تقسیم می‌شود. اگر فرد مکلف، رهبر، حاکم یا مسئولی از مسئولینی از نظام اسلامی باشد، افعال او قابلیت بررسی در علم فقه را ندارد؟ جواب حتماً مثبت است، چرا که با توجه به گنجینه ارزشمند قرآن و احادیث به‌جای مانده و تلاش‌های چند صد ساله علمای اسلام در حفظ و شرح این گنجینه عظیم، فاصله ما با کشف حکم فقهی افعال یک مسئول، که اکنون در شاخه «سیاست‌گذاری» بررسی می‌شود، تنها مقداری تلاش برای استخراج حکم از این گنجینه

است. پس این تحقیق از این جهت نیز حائز اهمیت است که همان‌طور که در قالب دانشگاهی به دنبال پاسخ به سؤال «حدود مداخله دولت در فرهنگ است» در ساحت حوزوی و علوم سنتی دینی، در جایگاه «فقه سیاست‌گذاری فرهنگی» تعریف می‌شود.

الف) جمع‌آوری و تحلیل محتوا

در جمع‌آوری محتوا، در این تحقیق به صورت گزینشی عمل شده که علت انتخاب و منابع اصلی جلوتر توضیح داده خواهد شد. اما در مورد تحلیل محتوا، به خاطر این‌که منبع این تحقیق «حدیث» است، از روش سنتی رایج در حوزه‌های علمیه و علمای حدیث عمل شده.

لازم به ذکر است که در میان علوم حدیثی علم «فقه الحدیث» به بررسی دلالت و مفهوم حدیث می‌پردازد که این تحقیق نیز از همین روش پیروی می‌کند. برای توضیح بیشتر روش فقه الحدیث در برداشت مفهوم حدیث - که می‌توان آن را روش هرمنوتیک اسلامی دانست - اشاره کوتاهی به تعریف و ابزار این علم می‌کنیم:

عبدالهادی مسعودی نویسنده کتاب درس‌نامه فهم حدیث در جمع‌بندی خود از تعریف علم فقه الحدیث چنین می‌گوید: «دانشی که به بررسی متن حدیث می‌پردازد و با ارائه مبانی و سیر منطقی فهم آن، ما را به مقصود اصلی گوینده حدیث نزدیک می‌گرداند» (مسعودی، ۱۳۸۹).

سپس در ادامه به روش‌ها و علمی که برای فهم هر چه بهتر حدیث مورد نیاز است اشاره کرده و از این میان به علمی همچون اصول فقه، ادب و لغت، کلام و زبان‌شناسی نام می‌برد (مسعودی، ۱۳۸۹).

علم فقه الحدیث مجموعه‌ای از اصطلاحات و احکام برداشت از حدیث است که این تحقیق تلاش می‌کند با رعایت این قواعد برداشت درستی از احادیث داشته باشد، تا پای این روش سنتی حوزوی را به‌گونه‌ای به تحقیقات آکادمیک رسمی و دانشگاهی باز کند.

ب) ملاک انتخاب منابع

از آنجایی که از میان معصومان (ع) تنها پیامبر گرامی اسلام، حضرت امیر مؤمنان و حضرت امام حسن مجتبی (ع) حکومت تشکیل داده‌اند، اکثر احادیث و سیره‌ی سیاست‌گذاری قابل استفاده در کلام و رفتار این سه معصوم جمع شده است. به همین خاطر و به دلیل اینکه یافتن دلالت‌های سیاست‌گذارانه در کلام دیگر معصومین نیازمند تخصص و حجم کاری بالاتر است و همچنین برای محدود کردن منبع تحقیق تصمیم گرفته شد تنها سیره و کلام حضرت امام علی (ع) مرجع و منبع این تحقیق قرار گیرد، چرا که از طرفی حکومت امام حسن مجتبی (ع) بسیار کوتاه بوده و از طرف دیگر با توجه به «تأسیسی» بودن حکومت پیامبر گرامی اسلام، الگوبرداری از سیره سیاست‌گذاری ایشان برای حکومت اسلامی کنونی ما نیازمند بحث‌های پیش‌زمینه‌ای و مقدماتی است.

از طرف دیگر، به دلیل بالا بودن حجم دلالت‌های سیاست‌گذارانه در کلام امیرالمؤمنین، منابعی در دسترس هستند که به جمع‌آوری احادیث مرتبط با سیاست‌گذاری فرهنگی در یک فصل پرداخته‌اند که بسیاری از هدف این تحقیق را پوشش می‌دهد.

«موسوعه امام علی (ع)» به کوشش آیت‌الله ری‌شهری و «دانشنامه امام علی (ع)» که به سرپرستی علی‌اکبر رشاد جمع‌آوری شده است، دو منبع اصلی این تحقیق هستند.

۴. ادبیات نظری

۴-۱. دین

دین، از جمله موضوعاتی است که همواره توجه اندیشمندان را به خود جلب کرده است. برای دین تعریف‌های بسیار گوناگونی ارائه کرده‌اند. یکی از ادله اختلاف‌گسترده و فراوان در شناخت دین، این واقعیت است که هر یک از دانشمندان از زاویه‌ای به دین نگریسته و آن را مورد بررسی قرار داده است. برخی تعریف‌ها، به ماهیت و حقیقت دین به عنوان مجموعه‌ای از قضایای اعتباری نظر دوخته است؛ گروهی با توجه به آثار و نتایجی که از دین انتظار می‌رود، آن را تعریف کرده‌اند؛ بعضی دین محقق و حالت

روانی انسان‌های دین‌دار و معتقد را مورد بررسی قرار داده‌اند؛ دسته‌ای کوشیده‌اند تا تعریف جامعی برای همه ادیان آسمانی و غیرآسمانی ارائه دهند؛ بعضی تنها ادیان آسمانی را بررسی کرده‌اند؛ گروهی بر عوامل هنجاری و ارزشی تکیه دارند؛ و برخی بر عوامل کاربردی و عملی و

از نظر آیت‌الله مصباح یزدی در تعریف دین، به گونه‌ای که دین حق را شامل شود و بر تمام ادیان الهی که در زمان خود اصالت داشته‌اند و بعدها تحریف شده‌اند صادق باشد، باید گفت: «دین مجموعه‌ای است از باورهای قلبی، و رفتارهای عملی متناسب با آن باورها» که در بخش باورها، اعتقاد به یگانگی خدا و صفات جمال و جلال او، اعتقاد به نبوت و اعتقاد به معاد قرار دارد که از آن به «اصول دین» یا «اصول عقاید» تعبیر می‌شود؛ و در بخش رفتارها نیز کلیه رفتارهای متناسب با باورها که بر حسب اوامر و نواهی الهی و به منظور پرستش و بندگی خدای متعال انجام می‌گیرد قرار دارد که از این بخش به عنوان «فروع دین» یاد می‌شود.

بنابراین، در تعریف اسلام به عنوان یگانه دین حق، می‌توان گفت: «اسلام عبارت است از مجموعه‌ای از باورهای قلبی - که برآمده از امور فطری و استدلال‌های عقلی و نقلی است - و تکالیف دینی که از سوی دیگر خدای متعال که غرضش از خلقت انسان، به خیر و کمال رسیدن بشر است، احکام و تکالیف را به گونه‌ای وضع کرده است که با انجام هر یک از آنها مصلحتی از مصالح انسان برآورده گردد و گامی در راه کمال انسانی برداشته شود، و به اصطلاح «احکام تابع مصالح و مفاسد واقعیه هستند» و با تحریف و تغییر این احکام به‌طور قطع راه رسیدن به آن مصالح و کمالات نیز بسته می‌شود، و این با غرض خدای متعال از خلقت در تضاد خواهد بود (مصباح یزدی، محمد تقی، ۱۳۹۱).

در نظر علامه طباطبایی، انسان در زندگی خود همواره در پی رسیدن به سعادت، خوشبختی و کامروایی است و جز رسیدن به آن هدفی ندارد. از سوی دیگر فعالیت‌های انسان هرگز بدون طرح و برنامه انجام نمی‌پذیرد. از این‌رو برای رسیدن به خوشبختی، ناگزیر از پیمودن راهی مناسب و بکار بستن قوانین و مقرراتی ویژه است. قوانین و سنت‌هایی را که انسان برای رسیدن به خوشبختی در زندگی اجتماعی خود از

آن‌ها پیروی می‌کند، به نوع اعتقاد و بینش وی درباره واقعیت هستی و انسان به عنوان جزئی از جهان هستی وابسته است و اختلاف در جهان‌بینی، سبب بروز اختلاف در سنت‌های اجتماعی می‌گردد. در عرف قرآن کریم، به هر گونه راه و رسم، قوانین و مقرراتی که انسان زندگی اجتماعی خود را بر اساس آن استوار نماید، دین گفته می‌شود. از این رو، دین حقیقتی فراگیر و عام دارد که هیچ‌یک از افراد انسان، حتی منکران خداوند، از آن بر کنار نیستند. بنابراین «دین» روش عملی زندگی در این جهان بر مبنای اعتقاد درباره جهان و انسان به عنوان یکی از اجزا آن است، اعم از این‌که این روش از راه نبوت و وحی گرفته شود یا از راه وضع قراردادهای بشری (طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۸).

هر چند دین مجموعه قوانینی است که انسان زندگی اجتماعی خود را برای رسیدن به خوشبختی بر اساس آن تنظیم می‌کند، ولی چنین نیست که همه ادیان بتوانند انسان را به سعادت و خوشبختی واقعی و حقیقی برسانند. از اینجاست که ادیان، به ادیان حق و باطل تقسیم می‌شوند. از دیدگاه علامه طباطبایی، دینی بر حق است و می‌تواند سعادت و خوشبختی انسان را تأمین کند که از سوی خداوند وضع گردیده باشد؛ چراکه همه موجودات جهان در هستی خود هدف و غایتی دارند که از نخستین روز آفرینش، از مناسب‌ترین و نزدیک‌ترین راه به سوی آن در حرکتند و در داخل و خارج وجود خویش، به تمام چیزهایی که برای رسیدن به هدف به آن نیازمندند، مجهز هستند. انسان نیز به عنوان جزئی از جهان هستی از این قانون بر کنار نیست، بلکه تجهیزات و قوای وجودی او، بهترین دلیل بر آن است که وی نیز همانند دیگر موجودات، هدفی متناسب با تجهیزات و ساختمان وجودی خویش دارد و سعادتش در گرو رسیدن به آن هدف است (طباطبایی، محمدحسین، ۱۳۸۹).

بر اساس آنچه گذشت، ادیان به الهی و غیر الهی تقسیم می‌شوند. علامه طباطبایی ادیان الهی را چنین معرفی می‌کند: «دین، مجموعه‌ای مرکب از معارف درباره مبدأ و معاد و قوانین اجتماعی از عبادات و معاملات است که از طریق وحی و نبوت گرفته شده است» (تفسیر المیزان، ج ۱۵، صص ۷-۸). در جای دیگر، دین را با توجه به آثار و نتایجی که برای انسان در پی دارد، این‌گونه معرفی می‌کند: «دین، نحوه سلوک در

زندگی دنیاست که صلاح دنیا را در بر دارد. به گونه‌ای که با کمال اخروی و حیات جاودانه حقیقی نزد خداوند، هماهنگ و همسو باشد. از این رو، دین باید به قوانین زندگانی دنیوی و وضعیت معیشت به مقدار نیاز پردازد» (همان، ج ۲، ص ۱۳۰). همچنین می‌گوید: «دین جز روش زندگی و راهی که انسان باید پیماید تا در زندگی خوشبخت و سعادت‌مند گردد، چیز دیگری نیست» (تفسیر المیزان، ج ۱۶، ص ۱۷۸).

۲-۴. فرهنگ

فراهم آوردن تعریفی واحد از فرهنگ، نه تنها کاری آسان نیست که در اصل ناممکن است. به گفته ویلیامز «فرهنگ یکی از دو سه واژه بخرنج در زبان انگلیسی است». به نظر او این نه فقط به سبب تحول پیچیده این واژه در شماری از زبان‌های اروپایی است بلکه به خصوص اکنون به علت آن است که در چند حوزه فکری و چندین رشته شاخص علمی مورد استفاده قرار می‌گیرد.

در حوزه تعریف فرهنگ از کسانی که کوشش قابل توجه‌ای کرده است آقای ویلیامز می‌باشد. ویلیامز دو روش در روایت فرهنگ را بر می‌شمرد و می‌گوید روش اول سعی در تشریح نحوه‌ای دارد که آن روح آگاهی‌دهنده در تاریخ‌های ملی سبک‌های هنری و انواع آثار فکری و علایق عمده و ارزش‌های مردمی در ارتباط با دیگر نهادها و فعالیت‌هایشان تجلی می‌یابد و روش دوم تلاش می‌کند با شناسایی خصوصیات شناخته یا قابل کشف یک نظم عمومی اجتماعی، شکل‌های ویژه تجلیات فرهنگی آن را پیدا کند. ویلیامز روش اول را اغلب ایدئالیستی و روش دوم را اغلب ماتریالیستی می‌داند. روش اول فرهنگ را منشأ آثار فکری و علایق عمده مردمی می‌داند و نوعی نگاه اولیه و پیشینی به فرهنگ دارد اما روش دوم فرهنگ را در حد تفسیری از روح آگاهی‌دهنده‌ای می‌داند که از یک نظم عمومی اجتماعی قابل کشف است (پهلوان، چنگیز، ۱۳۸۸).

گیروشه فرهنگ را مجموعه‌ای به هم پیوسته از شیوه‌های تفکر، احساس و عمل که کم و بیش مشخص می‌باشند می‌داند که توسط تعداد زیادی افراد فراگرفته می‌شود و بین آن‌ها مشترک است و به دو شیوه عینی و نمادین بکار گرفته می‌شود تا اشخاص را به یک جمع خاص و متمایز مبدل سازد. از نظر او فرهنگ یک سیستم یا یک نظام

است یعنی مجموعه‌ای به هم پیوسته از عناصری است که با اتصال‌هایی منسجم با هم در پیوندند به طوری که تغییر در یک عنصر باعث تغییر سایر عناصر می‌شود. البته نظام فرهنگی خصوصیتی ذهنی دارد که آن را از نظام کنش اجتماعی جدا می‌کند. نظام کنش اجتماعی به وسیله مشاهده‌کنندگان نتیجه گرفته می‌شود حال آنکه نظام فرهنگی خود در واقعیت وجود دارد و به طور ذهنی به وسیله اعضاء یک جمع حس می‌شود (گیروشه، ۱۳۹۳).

با همه تنوعی که در حوزه تعریف فرهنگ دیده می‌شود باید گفت «مفهوم فرهنگ جزء جدایی‌ناپذیر علوم اجتماعی است. برای تفکر درباره وحدت همراه با تنوع بشر این مفهوم مورد نیاز علوم اجتماعی است. امروزه مفهوم فرهنگ در معنای وسیع آن که به الگوهای زندگی و تفکر باز می‌گردد به اندازه کافی پذیرفته شده است» (دنی کوش، ۱۳۹۰).

ما در این پژوهش تعریف تیلور از فرهنگ را برای بیان مفهوم فرهنگ مدنظر قرار می‌دهیم. ادوارد تایلور (۱۹۱۷-۱۸۳۲) فرهنگ را، مجموعه پیچیده‌ای از دانش‌ها، باورها، هنرها، قوانین، اخلاقیات، عادات و هرچه که فرد به عنوان عضوی از جامعه از جامعه خویش فرا می‌گیرد تعریف می‌کند (تایلور، ۱۸۷۱).

۳-۴. انواع نظرها در مورد مداخله دولت در فرهنگ

نقش و ابعاد مداخله دولت در کلیه حوزه‌های سیاسی، فرهنگی و اقتصادی جامعه از جمله مباحثی است که همواره افکار اندیشمندان علوم اجتماعی را به خود جلب کرده و تاکنون نظرات گوناگون را پیرامون آن خصوصاً دخالت دولت در بخش فرهنگ مطرح کرده‌اند. البته باید توجه داشت که واقعیت‌های اجتماعی ذوابعداد و چندوجهی هستند و تفکیک بخشی تنها برای دقت تئوریک است لذا برای حل مسئله فرهنگی یا تغییر فرهنگ جامعه باید فراتر از بخش فرهنگ سیاست‌گذاری کرد (باقری فرد و همکاران، ۱۳۹۵). در زمینه مرکزیت تصمیم‌گیری و برنامه‌ریزی در حوزه فرهنگ دو نظریه عمده وجود دارد. نظریه اول معتقد به عدم دخالت نهاد دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی است و نظریه دوم اعتقاد به ایفای نقش مؤثر دولت و حضور آن در سطح مدیریت مسائل فرهنگی دارد. در طی این نوشتار دو نظریه مذکور مورد بحث و بررسی قرار می‌گیرد (رعیتی و دانش فرد، ۱۳۹۵).

۱-۳-۴. نظریه عدم دخالت دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی

اندیشه عدم دخالت دولت در تنظیم امور اجتماعی از جمله فرهنگ، دارای یک پیشینه تاریخی است که ریشه در فلسفه حاکمیت ماده‌گرایی و نظام سرمایه‌داری دارد. البته نظریه عدم دخالت دولت در حوزه اقتصاد در دهه هشتاد با نام خصوصی‌سازی یعنی واگذاری امور از نهاد دولت به مردم، در برخی از کشورها به وقوع پیوست و واحدهای بزرگ و متوسطی که در اختیار دولت‌ها بود، با انگیزه افزایش کارآیی اقتصادی و با برنامه‌هایی خاص به سوی صاحبان سرمایه منتقل شد. در نیمه دوم دهه هشتاد با تحولات سیاسی - اجتماعی در اروپای شرقی و شوروی سابق و با فروپاشی مارکسیسم و کمونیسم در آن‌ها زمینه این موضوع تشدید و به صورت یکی از روندهای تحولات عمده جهانی مطرح شد. بنابراین، پیدایش نظریه عدم دخالت دولت در امور مختلف از جمله فرهنگ ریشه در بنیان‌های نگرش سرمایه‌داری غرب دارد، و اما عمده‌ترین دلیل عدم دخالت دولت را در برنامه‌ریزی فرهنگی در راستای پاسداری از اصل دموکراسی و آزادی فکر و عقیده مطرح می‌سازند. لذا دخالت دولت را در امور فرهنگی به هر میزان که محدود و ناچیز باشد مضر به آزادی تفکر و بیان انسان‌ها دانسته و به عنوان مانعی جدی در مقابل آزاداندیشی قلمداد می‌گردد. در تحلیل این دیدگاه توجه به اصل کلی و فراگیر که حاکم بر ساختار حکومتی جهان غرب است ضروری خواهد بود. اصولاً ساختار سیاسی، فرهنگی، اقتصادی نظام‌های غربی بر پایه اصالت سرمایه سامان یافته و برنامه رشد و توسعه این دسته از کشورها در تمامی ابعاد از جمله برنامه‌ریزی فرهنگی براساس قوانین و ابزارهای تضمین‌کننده سود سرمایه تنظیم می‌گردد (عصاریان نژاد و علوی، ۱۳۹۱).

در حقیقت، تغییری که محدوده مداخله دولت را در حوزه مسائل فرهنگی مشخص می‌سازد قوانین توسعه سرمایه است. در این ساختار مسائل فرهنگی به مثابه کالا تحلیل می‌شود. پس همان‌گونه که دولت در بعد اقتصادی جامعه نقش کارگذاری دارد، در بعد فرهنگ و توسعه اندیشه و ساخت و ساز علوم نیز به صورت واسطه عمل می‌کند. به بیان دیگر، در جوامع غربی نه تنها برنامه‌ریزی فرهنگی در سطوح فعالیت‌های پژوهشی - آموزشی و فنی - تبلیغی آزاد و مستقل نبوده، بلکه تحت سیطره نفوذ و حاکمیت بنگاه‌ها و شرکت‌های اقتصاد می‌باشند.

ناسازگاری بنیان‌های نظریه اول با فطرت و کرامت انسانی

طرفداران نظریه عدم دخالت دولت در امور فرهنگی استدلال می‌کنند که حفظ حریم آزادی فکر و عقیده در گرو عدم دخالت دولت در حوزه فرهنگ می‌باشد اما در عمل آنچه در نظام سرمایه‌داری تحقق گشته این است که آزادی تفکر و اعتقاد در تولید فرهنگی منحصر به آزادی فرهنگی در توسعه بهره‌جویی مادی گردیده و این مطلب خود نقض غرض و گویایی سلب آزادی از دیگر فرهنگ‌هاست. ناسازگاری بنیان‌های این نظریه با فطرت و کرامت انسانی و تجربه ناموفق و بحران‌ساز آن در کشورهای مبدأ ما را به این نتیجه رهنمون خواهد ساخت که نظریه عدم دخالت دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی نظریه قابل اعتماد و منسجمی برای هدایت فرهنگی یک کشور اسلامی نخواهد بود.

۲-۳-۴. نظریه محوریت دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی

اما نظریه‌ای که معتقد به نقش محوری دولت در سطح توسعه و کلان برنامه‌ریزی فرهنگی است، دولت را به عنوان مرکزیت نظام اجتماعی مبتنی بر بنیان دینی و به طور مشخص، دین اسلام مطرح می‌سازد. از دیدگاه این نظر، فلسفه تشکیل دولت و حکومت وضع قوانین جهت حفظ پیشرفت اجتماع و جلوگیری از هرج و مرج می‌باشد. این امر در حوزه مسائل فرهنگی نیز صادق است. لذا دولت نه تنها متولی تکامل فرهنگ، بلکه سرپرست رشد و تکامل تمامی ابعاد اجتماعی حیات بشری است و به همین دلیل، اصولاً برنامه‌ریزی‌های فرهنگی نه تنها جدا و مستقل از تأثیرات دولت نیست، بلکه به دلیل جایگاه ولایتی و هدایتی خاصی که برای دولت ترسیم می‌شود، حوزه فرهنگ و برنامه‌ریزی‌های فرهنگی به نحو گسترده‌ای تحت تأثیر این نهاد اجتماعی قرار دارد. البته این بدان معنا نیست که یک نوع دیگر از دیکتاتوری و سلطه‌گری هرچند اقتصادی نباشد بر تکامل فرهنگی حاکم گردد، زیرا فرهنگ اسلامی فرهنگ احترام به قوه تعقل و اختیار انسان‌هاست. ساختار فرهنگی اسلامی به هر درجه از رشد و کمال که برسد خود را مطلق نمی‌انگارد و در همه مراتب توسعه، زمینه بحث و فحص علمی را نمی‌بندد.

۵. یافته‌های پژوهش

۱. الإمام علی (ع): علی الإمام أن يعلم أهل ولايته حدود الإسلام والإيمان.^۱

امام علی (ع) در این عبارت که در کتاب غرر الحکم ذکر شده است، می‌فرماید: «بر امام است که به اهل ولایتش حدود اسلام و ایمان را آموزش دهد» دو کلمه در این عبارت دارای ابهام معنایی است که باید روشن شود.

امام: در زبان عربی امام به طور کلی معنایی معادل «پیشوا» در زبان فارسی دارد که اصطلاح امروزی «امام» در میان ما شیعیان که در مورد معصومین بکار می‌بریم، تنها یکی از معانی آن است. به همین خاطر در قرآن از پیشوایان گمراهی و کفر با عبارت «ائمہ الکفر» یاد شده^۲ و به امام جماعت نیز از همین تعبیر استفاده می‌شود. برای نسبت دادن کلمه امام در این عبارت به هر یک از معانی یاد شده در علم فقه الحدیث نیازمند قرینه است که در این عبارت کلمه «ولایت» این قرینه است. بدین ترتیب معنای کلمه امام بستگی به برداشت ما از کلمه «ولایت» دارد.

اهل ولایت: این تعبیر به دو گونه در احادیث وارد شده است، اول به معنای ولایت معنوی و ایمان به اطاعت است که امام علی (ع) در خطبه‌ای از مردم با تعبیر «اهل ولایت الله» یاد می‌کند که اشاره به معنای اول این تعبیر دارد.^۳ دوم: اهل یک شهر یا یک روستا را با این تعبیر عنوان می‌کنند. مثلاً در حدیثی آمده که یک مدائنی نزد حضرت امام باقر (ع) آمد، و در مورد نحوه خرج زکات اموالشان پرسید، و امام پاسخ داد «فی اهل ولایتک»، که با توجه به پاسخ مدائنی که گفته است «ینی فی بلاد لیس فیها احد من اولیائک» (من در دیاری هستم که کسی از ولایت مداران شما نیست) مشخص است که معنای گفتار امام از «اهل ولایت» همشهریان اوست. البته جالب است که در پاسخ مدائنی، ولایت به معنای اول نیز به کار برده شده است.^۴

پس از این رو که معنای امام به معنای تعبیر «اهل ولایت» بستگی دارد، و اینکه «اهل ولایت» را نیز می‌توان به دو معنا برداشت کرد، بنابر این معنای کلی عبارت می‌تواند به دو گونه برداشت شود:

۱. وظیفه امام معصوم آموزش حدود اسلام و ایمان به شیعیانش است.
۲. وظیفه پیشوای هر قومی آموزش حدود اسلام و ایمان به اهل شهر، کشور یا

دیوار خود است.

برداشت دو معنایی از احادیث معصومین در سیره علمای حدیث سابقه دارد اما با توجه به این که تعبیر «اهل ولایت» در کلام ائمه بیشتر در معنای دوم بکار برده شده، قوت معنای دوم بیشتر است. با توجه به این معنا، نکات زیر از این حدیث برداشت می‌شود:

- استفاده از تعبیر «علی» که به معنای لازم بودن وظیفه بودن است، می‌تواند معنای فقهی «وجوب» داشته باشد. همان‌طور که در ادامه عبارت مشخص است، مکلف، «امام» یعنی پیشوای هر دیوار (شهر، کشور) است. بدین ترتیب آموزش حدود اسلام و ایمان یک وظیفه «شرعی» بر مسئولین هر شهر یا به اصطلاح امروزی تر «دولت» در هر کشور است.
- عبارت «حدود اسلام و ایمان» نیز می‌تواند اشاره به این نکته داشته باشد که آموزش آن دسته از معارف اساسی اسلام نظیر احکام و اعتقادات که همگان باید آن را فراگیرند، وظیفه دولتی است اما آموزش تفصیلی و با جزئیات این‌گونه نیست.
- استفاده دو کلمه اسلام و ایمان به صورت پشت سر هم، می‌تواند این معنا را در خود نهفته داشته باشد که علاوه بر احکام ظاهری و عملی، وظیفه آموزش اعتقادات که جایگاه اصلی آن با توجه به آیه ۱۴ سوره حجرات^۵ «قلب» است نیز بر عهده حکومت و شخص والی است.

عنه (ع): أیها الناس! إن لی علیکم حقاً، ولکم علی حق؛ فأما حقکم علی فالنصیحة لکم، وتوفیر فیئکم علیکم، وتعلیمکم کی لا تجهلوا، وتأدیبکم کیما تعلموا.^۶

علامه جعفری این فراز از خطبه امام علی (ع) را این‌گونه ترجمه کرده است: «ای مردم، حقی من بر شما دارم و حقی شما بر من دارید. اما حق شما بر من: خیرخواهی درباره شما و تنظیم و فراوان نمودن بیت‌المال برای تهیه معیشت سالم برای شما. و تصدی بر تعلیم شما که از جهل نجات پیدا کنید و تأدیب شما که علم (همه سطوح شخصیت) شما را بسازد».

در این عبارت همچون حدیث قبل، از تعبیری استفاده شده که معنای وجوب شرعی از آن برداشت می‌شود. عبارت «حقکم علی» (حق شما بر [گردن] من) اشاره به

این دارد که ۴ مورد ذکر شده یعنی «النصيحة» (خیرخواهی)، «توفیر» (گردآوری و فراوان‌سازی)، «تعلیم» و «تأدیب» حق مردم است.

حال با توجه به این نکته این سؤال اساسی به ذهن می‌رسد که اگر مثلاً تعلیم و تأدیب حق مردم است و باعث ایجاد «تکلیف» بر گردن حاکم می‌شود، آیا مردم می‌توانند از این «حق» خود بگذرند؟ یعنی اگر مردم خود اعلام دارند که دیگر نیازی به تعلیم و تأدیب ندارند، آیا در این صورت تکلیفی بر گردن حاکم وجود دارد یا خیر؟ پاسخ این سؤال در جمع‌بندی پایانی تحقیق و با توجه به احادیث دیگر داده خواهد شد.

اما مفاهیم کلیدی مرتبط با سیاست‌گذاری فرهنگی در این حدیث که از «تکالیف» حاکم به شمار می‌رود عبارتند از:

نصیحت: نصیحت در فارسی بیشتر به معنای پند و اندرز دادن و یا موعظه کردن دیگری استفاده می‌شود، در حالی که در عربی همان‌طور که علامه جعفری در ترجمه خود ذکر کرده‌اند به معنای «خیرخواهی» برداشت می‌شود. در کتاب «النهاية في غريب الحديث» که از جمله کتاب‌های معتبر در زمینه تحلیل معنایی کلمات استفاده شده در احادیث است و یکی از راه‌های کشف معانی حدیث در علوم حدیثی به شمار می‌رود در مورد ریشه «نصح» که نصیحت از مشتق شده است آمده: «[معنای] آن خواستن خیر برای کسی است که نصیحت می‌شود ... و نصیحت عامه مسلمین راهنمایی آن‌ها به مصالحشان است ... و ریشه «نصح» در لغت [به معنای] خلوص است» (ابن اثیر، ۱۳۶۴).

از همین جهت در حدیثی که از پیامبر در ذیل همین لغت نقل شده و از معنای توبه نصوص، از آن حضرت پرسیده‌اند، حضرت خالص بودن توبه و تکرار نکردن گناه را ویژگی توبه نصوص عنوان می‌کنند.

تعلیم: همان‌طور که در حدیث پیش ذکر شد تعلیم حدود اسلام و ایمان یکی از وظایف اصلی حاکم به حساب می‌آید. در این حدیث نیز تأکید بر آموزش علم، و تکلیف حاکم در آموزش مردم دیده می‌شود، که این بار به صورت عام و بدون قید عبارت تعلیم و اجتناب از جهل آمده است.

البته لازم به ذکر است که در روایات معصومین معمولاً علم به معنای خاصی آمده است و به عنوان نمونه می‌توان به این حدیث از پیامبر اکرم (ص) اشاره کرد که

فرمودند: «علم فقط سه چیز است: آیه محکم، فریضه عادلّه، سنت پا برجا، و غیر از این‌ها فضل است».^۷

تأدیّب: تأدیّب نیز همان‌طور که از ترجمه علامه جعفری پیداست بیشتر معنای «تربیت» دارد تا معنای فارسی آن که با «تنبیه» ملازمت دارد.

۲. الإمام علی (ع) - من کتاب له (ع) إلى قثم بن العباس، وهو عامله علی مکه - أما بعد، فأقم للناس الحج، وذكّرهم بأيام الله، واجلس لهم العصرين، فأفت المستفتي، وعلم الجاهل، وذاكر العالم.^۸

علامه جعفری در ترجمه این بند از این نامه که در کتاب نهج البلاغه ذکر شده است آورده‌اند:

اما بعد از حمد و ثنای خداوندی، اعمال حج را برای مردم برپای دار و آنان را به ایام ربوبی متذکر باش و در هنگام بامداد و عصر برای رسیدن به امور مردم آماده باش و بنشین. آن کس که فتویٰ بپرسد، پاسخ استفتایش را بده و نادان را تعلیم و با عالم بحث و مذاکره کن.

به بیان علامه مجلسی در کتاب گرانسنگ بحار الانوار منظور از «ایام الله» که در این نامه ذکر شده است، بر اساس روایتی از امام صادق (ع) «نعمت‌های الهی» و «روزهای انتقام خداوند [از اقوام مشرکان]» است.

در معنای عبارت «واجلس لهم العصرين» به نظر ابن میثم که «عصرين» را از بهترین اوقات روزانه در حجاز می‌شمرد و همچنین گفته جوهری که آن را سپیده دم (ابتدی روز) و قبل از غروب (انتهای روز) می‌داند اشاره می‌کند.

در این عبارت به ۶ وظیفه حاکم اشاره شده که این وظایف عبارتند از: برگزاری حج، یادآوری (به معنای بزررگداشت) روزهای خدا (مناسبت‌ها)، مجالست با مردم، پاسخ‌گویی به سؤالات دینی، آموزش و تعلیم به جاهلان و مذاکره و مباحثه با اهل علم. سه محور اصلی در این حدیث مورد توجه قرار گرفته و از وظایف حاکم برشمرده شده که حضرت به قثم بن عباس که حاکم مکه از جانب امیرالمؤمنین بود، سفارش می‌کند:

احیا و اجرای سنت: اجرای احکام نظیر انجام کار برای حج و یا بزررگداشت مناسبت‌ها که به نوعی ارزش‌های اصیل و محوری دین مبین اسلام را مد نظر دارد. اجرای این ارزش‌های محوری و به یاد داشتن مردم از وظایف اصلی حاکم به شمار

می‌رود. این نکته در بررسی احادیث بعدی نیز مورد اشاره قرار خواهد گرفت. **تعلیم:** پاسخ‌گویی به سؤال‌کننده سؤالات شرعی، آموزش نادانان و مذاکره با علما هر سه تحت محور تعلیم و علم‌آموزی قرار می‌گیرد که همان‌طور که مشهود است در دو حدیث قبل نیز به آن اشاره شد.

ارتباط مستمر با مردم: امر حضرت به حاکم مکه به همنشینی با مردم، آن هم دو بار در روز، به طور پیاپی، همچنین ارتباط با اهل علم و پاسخ‌گویی و تعلیم جاهلان همه اشاره به وظیفه حاکم در ارتباط مستقیم با مردم دارند که یکی از ارزش‌های حاکم در حکومت اسلامی است.

حال که متذکر این نکته شدیم، بهتر است به نکات پیرامونی این فریضه اشاره کنیم:

ارتباط مردم و حکومت اسلامی

۱. تأثیر متقابل مردم و حکومت: در دیگر کلمات امیرالمؤمنین مشاهده می‌شود که اصلاح و فساد حکومت و مردم در یک رابطه دوری با یکدیگر قرار دارد. اصلاح مردم روی اصلاح مسئولین و اصلاح مسئولین روی اصلاح مردم تأثیرگذار است و همچنین فساد آن‌ها. در این زمینه حضرت امیرالمؤمنین در خطبه دیگری از نهج البلاغه می‌فرمایند:

فَلَيْسَتْ تَصْلُحُ الرَّعِيَّةُ إِلَّا بِصَلَاحِ الْوَلَاءِ، وَلَا تَصْلُحُ الْوَلَاءُ إِلَّا بِاسْتِقَامَةِ الرَّعِيَّةِ

هرگز امور مردم جامعه بدون صلاحیت حکام، اصلاح نشود و امور والیان جامعه بدون نظام صحیح مردم اصلاح نگردد.

این تأثیر متقابل، احتمالاً متأثر از حقوق متقابل مردم و حکومت است. همان‌طور که در حدیث شماره ۲ ذکر شد، حضرت به حقوق حکومت در مقابل مردم اشاره دارند و در ادامه آن به حقوق مردم در مقابل حکومت اشاره می‌کند. در قسمت دیگری از خطبه ۲۱۶ نهج البلاغه در همین ارتباط می‌خوانیم:

فَإِذَا أَذَتْ الرَّعِيَّةُ إِلَى الْوَالِي حَقَّهُ، وَأَدَّى الْوَالِي إِلَيْهَا حَقَّهَا عَزَّ الْحَقُّ بَيْنَهُمْ، وَقَامَتْ مَنَاهِجُ الدِّينِ، وَاعْتَدَلَتْ مَعَالِمُ الْعَدْلِ، وَجَرَتْ عَلَى أَذْلَالِهَا السُّنَنُ، فَصَلَحَ بِذَلِكَ الرَّمَّانُ ... وَإِذَا غَلَبَتِ الرَّعِيَّةُ وَالْيَهُاءَ، أَوْ أَجْحَفَ الْوَالِي بِرَعِيَّتِهِ، اِخْتَلَفَتْ هُنَالِكَ الْكَلِمَةُ، وَظَهَرَتْ مَعَالِمُ الْجَوْرِ، وَكَثُرَ الْإِدْغَالُ فِي الدِّينِ.^{۱۰}

پس در آن هنگام که مردم جامعه حق حاکم را به حاکم ادا کردند و زمامدار نیز حق مردم را به آنان ادا کرد، حق در میان آنان عزیز گردد و مسیرهای روشن دین هموار، و نشانه‌های عدالت معتدل و برپا، و سنت‌ها در مجرای خود به جریان می‌افتند. در نتیجه زمان اصلاح می‌شود و بقای حکومت مورد امید، و طمع و آرز دشمنان از تسلط بر جامعه مأیوس و ساقط می‌گردد. و در آن هنگام که رعیت بر حاکم غالب شود، یا حاکم بر رعیت ظلم و تعدی روا دارد، کلمه جامع آن دو مختلف گردد و پراکندگی در جامعه نفوذ کند و علامت‌های ستم آشکار شود، فریبکاری در دین فراوان و طرق سنت‌ها رها گردد.

این عبارت به مسئله حقوق متقابل مردم و حکومت اشاره دارد و حضرت ثمرات رعایت و عدم رعایت آن را ذکر می‌کنند.

۲. اصلاح نفس؛ وظیفه هر مسئول: با توجه به ارتباط میان صلاح و فساد مردم و مسئولین در حکومت اسلامی، سفارش‌های بسیاری از طرف امیرالمؤمنین مبنی بر اصلاح نفس و خودسازی مسئولین وجود دارد که از جمله آن‌ها عبارت زیر است:

وَ قَالَ (ع): مَنْ نَصَبَ نَفْسَهُ لِلنَّاسِ إِمَامًا فَلْيَبْدَأْ بِتَعْلِيمِ نَفْسِهِ قَبْلَ تَعْلِيمِ غَيْرِهِ وَ لِيَكُنْ تَأْدِيبُهُ بِسِرِّهِ قَبْلَ تَأْدِيبِهِ بِلِسَانِهِ وَ مُعَلِّمٌ نَفْسِهِ وَ مُؤَدِّبُهَا أَحَقُّ بِالْإِجْلَالِ مِنْ مُعَلِّمِ النَّاسِ وَ مُؤَدِّبِهِمْ^{۱۱}.

و فرمود: هر کس که خود را بر مردم پیشوا قرار داد، نخست پیش از تعلیم دیگران به تعلیم خویشتن پردازد و تأدیب خویشتن را پیش از تأدیب زبانش انجام بدهد و آن کس که به تعلیم و تربیت خویشتن پردازد، از معلم و مربی مردم به تجلیل و تعظیم شایسته‌تر است.

اولویت داشتن خودسازی و تعلیم نفس، بر آموزش و تربیت دیگران، که طبق بیانات امیر مؤمنان (ع) جزء مهم‌ترین وظایف حاکم اسلامی است، در این عبارت به وضوح دیده می‌شود.

۳. و من خطبة له (ع): ... إِنَّهُ لَيْسَ عَلَى الْأَمَامِ إِلَّا مَا حُمِّلَ مِنْ أَمْرِ رَبِّهِ: الْأَبْلَاغُ فِي الْمَوْعِظَةِ، وَالْإِجْتِهَادُ فِي النَّصِيحَةِ، وَالْأَحْيَاءُ لِلسُّنَّةِ، وَإِقَامَةُ الْحُدُودِ عَلَى مُسْتَحِقِّهَا، وَإِصْدَارُ السُّهُمَانِ عَلَى أَهْلِهَا^{۱۲} ...

حقیقت این است که بر عهده شخص پیشوا چیزی جز آن‌که از امر خدا متعهد شده

است، نیست: ابلاغ موعظه و نهایت کوشش در خیرخواهی و احیای سنت و برپاداشتن حدود بر مستحقان آن‌ها و اخراج و رساندن سهم‌ها و نصیب‌ها به صاحبانش در این قطعه از خطبه امام علی (ع) نیز از تعبیر «امام» برای پیشوا و حاکم دینی استفاده شده که بحث مفصل‌تر پیرامون این اصطلاح در حدیث شماره ۱ گذشت. اما وظایفی که حضرت در این عبارت بر دوش حاکم می‌داند عبارتند از: «ابلاغ موعظه» که می‌تواند در راستای ارشاد، هدایت، تعلیم و تربیت مردم که در احادیث گذشته به آن‌ها اشاره شد. «نهایت تلاش در خیرخواهی» که بحث در مورد «نصیحت» که همان خیرخواهی نیز گذشت و تکرار آن در این خطبه نشان از اهمیت مسئله دارد. «احیای سنت»، تأکید حضرت بر احیای سنت در احادیث بعدی بیشتر مورد توجه قرار می‌گیرد اما اشاره حضرت به این امر در حدیث شماره ۳ می‌تواند با امر به «یادآوری روزهای خدا» مشابهت یا همپوشانی داشته باشد. «برپا داشتن حقوق» که همان‌طور که در حدیث ۳ ذکر شد یکی از محورهای اصلی وظایف حاکم اسلامی در مورد فرهنگ مردم است. و وظیفه آخر که یک وظیفه بیشتر اقتصادی مبنی بر جمع‌آوری و تقسیم عادلانه بیت‌المال است. با توجه به این وظایف ذکر شده، در متن حدیث نکاتی وجود دارد که قابل توجه می‌باشند:

در این عبارت وظایف حاکم دینی به همین چند مورد ذکر شده محدود شده است، چرا که «الا» بعد از حرف نفی مثل «لیس» در فارسی به «نیست ... جز» همان‌طور که علامه جعفری نیز به این ترتیب ذکر کرده‌اند و یا به صورت «فقط» ترجمه می‌شود، که اصطلاحاً به آن در ادبیات «حصر» گفته می‌شود که به معنای محدود و محصور کردن حکم جمله است. به این ترتیب می‌توان گفت، حضرت وظایف والی را «فقط» همین ۶ مورد عنوان کرده‌اند و غیر از این ۶ مورد وظیفه دیگری بر دوش او نیست.

تعبیری که برای والی یا حاکم دینی افاده «وجوب» می‌کند در این جمله نیز دیده می‌شود. «ما حمل من امر ربه» که به «متعهد شدن از امر خدا» ترجمه شده و به خاطر این‌که «حُمَل» به صورت مجهول آمده، می‌توان برداشت که این وظایف بر دوش هر مسئولی با پذیرفتن مسئولیت گذاشته می‌شود بدون این‌که او در پذیرفتن یا نپذیرفتن این وظایف اراده‌ای داشته باشد. به این معنا که با پذیرفتن وظیفه پیشوایی و حکومت بر مسلمین، این وظایف شرعاً بر او واجب می‌شود. این وجوب از طرف خداوند است و

درخواست یا مخالفت مردم با او در این حکم تأثیری ندارد.

۴. الإمام علی (ع) - فی عهده إلى مالک الأشر - : لا تنقض سنة صالحة عمل بها صدور هذه الأمة، واجتمعت بها الألفة، و صلحت عليها الرعية، و لا تحدثن سنة تضر بشيء من ماضی تلك السنن؛ فيكون الأجر لمن سنهها، و الوزر عليك بما نقضت منها و أكثر مدارة العلماء و مناقشة الحكماء في تثبيت ما صلح عليه أمر بلادك و إقامة ما استقام به الناس قبلك...^{۱۳}

«و هرگز سنتی نیکو را مشکن که پیشتان این امت به آن عمل نموده، و موجب تشکل انسانی عالی امت شده، و مردم جامعه بر مبنای آن به حیات صالحه نائل گشته‌اند، و هرگز سنتی را بنیان مگذار که به چیزی از آن سنت‌های گذشته ضرری برساند، که در نتیجه پاداش نصیب سنت‌گذاران نیکو شود، و وبال سنت‌شکنی گریبان تو را بگیرد.

مالکا، برای بهره‌برداری از علم عالمان، زانوی تعلم در برابر آنان بر زمین گذار، و برای اخذ حکمت از حکما، با آنان به تحقیق و کنجکاوی پرداز، زیرا علم و حکمت آنان تأثیر قطعی در اصلاح امور جامعه تو خواهد داشت، و هر اصلی که حیات مردم را پیش از تو بر مبنای مدنیت صحیح برپا می‌داشت، تثبیت خواهد نمود».

در این فراز از نامه حضرت امام علی (ع) به مالک اشتر، تأکید ایشان بر بزرگداشت سنت‌های خیر و نیکوی باقی مانده از پیش کاملاً مشهود است. تغییر و تحول سریع در فرهنگ جامعه همان‌طور که در این عبارت به آن اشاره شده باعث برهم زدن همبستگی و آرامش مردم است که باید به آن اهتمام داشت. در این فراز، دو مسئولیت کلیدی حاکم اسلامی مورد توجه قرار گرفته است که اول محافظت از حدود سنت‌های صالح و دوم مباحثه و ارتباط دو طرفه با عالمان است که هر دو وظیفه در احادیث پیش مورد توجه قرار گرفته بودند.

الفاظ و اصطلاحات ذکر شده در این عبارت در میان برخی نسخ تفاوت‌هایی دارد که مصحح کتاب تحف العقول در ذیل عبارت «مناقشة العلماء» به آن اشاره داشته و آورده است که این عبارت در برخی نسخه‌ها «منافته» ذکر شده است که در صورت اول به معنای همنشینی و ملازمت و در صورت دوم به معنای گفت‌وگو است^{۱۴} که می‌توان هر دو احتمال را با عنوان کلی «ارتباط» برداشت کرد.

البته لازم به اشاره مجدد است که منظور از «علما» در احادیث، با منظور امروزی ما از جامعه علمی به معنای دانشگاهی و حتی حوزوی آن متفاوت است. همان‌طور که قبل از این به حدیثی از پیامبر اشاره شد، منظور از عالم، عالم به آیات الهی، احکام و سنت‌های نیکوست که شاید تعبیر امروزی‌تر «اهل معرفت» یا «حکما» برای این منظور مناسب‌تر باشد.

نکته دیگر در باب این حدیث این است که تفاوت این عبارت با عبارات قبلی در این است که پیش از این امام تنها امر به «احیاء سنت» و یا «مذاکره با عالم» می‌کرده اما در این عبارت به نتایج آن نیز اشاره کرده است. نتیجه احیاء سنت و محافظت از سنن نیکو در این عبارت «گرد هم آمدن امت و الفت میان آن‌ها» و «حیات صالحه مردم» ذکر شده است. نتیجه مباحثه و ارتباط مداوم با علما نیز «اصلاح امور جامعه» و «تثبیت اصول مدنیت» عنوان شده است.

۵. الامام علی (ع): اعلم أن أفضل عبد الله عند الله إمام عادل، هدی و هدی، فأقام سنة معلومة، و أمات بدعة مجهولة، و إن السنن لنيرة لها أعلام، و إن البدع لظاهرة لها أعلام^{۱۵}

بدان برترین بندگان خدا در نزد خداوند سبحان، امامی است عادل، که هدایت شده و مردم به وسیله او هدایت شوند. سنت معلوم را برپا بدارد و بدعت مجهول را بمیراند و قطعی است که سنت‌ها روشن و روشن‌گرند، و برای آن‌ها نشانه‌هاست. و بدعت‌ها آشکارند و برای آن‌ها (نیز) نشانه‌هایی است.

همان‌طور که در احادیث پیش ذکر شد، احیاء سنت‌ها و محافظت از آن‌ها وظیفه خطیر امام و حاکم جامعه است که باعث الفت میان امت و رسیدن مردم به حیات صالحه می‌شود. در همین راستا حضرت در این بند از فضل پیشوایی که محافظت از سنت‌ها را سرمشق خود قرار داده می‌گوید:

- تعبیر «هَدَی و هَدَی» به تربیت نفس امام عادل اشاره دارد که پیش از این تحت عنوان «اصلاح نفس؛ وظیفه هر مسئول» در همین تحقیق ذکر شد.
- در قسمت بعدی، محافظت از سنت‌ها، نه تنها منوط به برپا داشتن سنت‌های نیکو، بلکه مبارزه با بدعت‌های جدید عنوان می‌شود.

۶. ان هذه القلوب تمل كما تمل الابدان، فابتغوا لها طرائف الحكم^{۱۶}

دل‌ها مانند بدن‌ها ملول و خسته می‌شود، برای رفع ملالت آن حکمت‌های تازه (که باعث مسرور شدن آن‌ها می‌شود) طلب کنید.

این عبارت به گونه‌ای به شیوه ترویج فرهنگ اسلامی در جامعه اشاره می‌کند. البته مخاطب جمله برخلاف جملات و عبارات گذشته به صورت مشخص حاکم یا امام جامعه عنوان نشده است، بلکه یک امر کلی به تمام مسلمین داده شده است.

در پاسخ به سؤالی که در حدیث ۲ ذکر شد، مبنی بر این‌که اگر مردم، تعلیم و تربیت نخواهند تکلیف چیست، این عبارت به خوبی پاسخ داده است که استفاده از روش‌های تبلیغی مناسب مخاطب و آگاهی به احوال مخاطب فعالیت‌های فرهنگی تکلیف هر مبلغ است.

همان‌طور که توضیح آن گذشت، «قلب» جایگاه «ایمان» است. به همین قرینه ممکن است این‌گونه به نظر برسد که منظور حدیث تنها در مورد مبلغان دین اسلام به کفار باشد و در جامعه اسلامی کاربردی نداشته باشد. اما از این جهت که ایمان ذومراتب و دارای درجات است، ایمان آوردن تنها در مورد کفار نیست، بلکه حتی مسلمین در جامعه اسلامی نیز امر به ایمان آوردن می‌شوند. همان‌طور که در آیه ۱۳۶ سوره نساء^{۱۷} مؤمنان را خطاب قرار داده و آن‌ها را به ایمان آوردن به خدا و پیامبر و قرآن و کتاب‌های آسمانی قبل از آن امر می‌کند. پس استفاده از روش‌های مختلف تبلیغی برای ترویج هر چه بیشتر سنت‌های الهی تکلیف هر مسلمانی است و حاکم اسلامی نیز از همین رو مورد این خطاب قرار دارد و این تکلیف بر او نیز وجود دارد.

و قَالَ (ع): إِنَّ لِلْقُلُوبِ شَهْوَةً وَ إِبْتَالَاً وَ إِذْبَاراً فَأَتَوْهَا مِنْ قَبْلِ شَهْوَتِهَا وَ إِبْتَالَيْهَا فَإِنَّ الْقُلُوبَ إِذَا أُكْرِهَ عَمِي^{۱۸}.

و فرمود: برای دل‌های فرزندان آدم، تمایل و روی آوردنی است و روی گرداندنی. پس دل‌ها را به هنگام تمایل و روی آوردن آن‌ها بکار گیرید، زیرا وقتی که دل به اکراه و ادا به کاری شد، ناپیما می‌گردد.

این عبارت نیز محتوای عبارت پیش را با تعابیر متفاوت تأیید می‌کند و اضافه بر آن مشتمل نکته جدیدی است. این نکته نتیجه استفاده نابجا از قوه قهریه و اجبار در تبلیغ

و تربیت است که باعث کوری دل می‌شود. کوری دل در اینجا به معنی نپذیرفتن حرف حق است که مانع هرگونه هدایت بعدی می‌شود.

پس بدین ترتیب مسلمین، از جمله پیشوا و حاکم آنان در افزایش ایمان و معرفت مردم مکلف به اجتناب از استفاده از قوه قهریه و همچنین استفاده از روش‌های نیکو و متنوع هستند، اما آیا حدود اختیار حاکم اسلامی در استفاده از وسایل به همین مورد منتهی می‌شود؟ این سؤالی است که در بررسی حدیث بعدی که از امام صادق (ع) نقل شده است پاسخ داده خواهد شد.

۷. سألت ابا عبد الله (ع) عن النساء هل يرثن ربا عا؟ فقال لا ولكن يرثن قيمة البناء. قال قلت: فإن الناس لا يرضون بهذا، قال فقال: إذا ولينا فلم يرض الناس بذلك ضربناهم بالسوط فإن لم يستقيموا ضربناهم بالسيف.^{۱۹}

از ابا عبدالله [کنیه امام صادق (ع)] پرسیدم آیا زنان از زمین [خانه] ارث می‌برند؟ گفت: خیر، ولی از قیمت خانه [ارث می‌برند]. گفتم: مردم به این [حکم] راضی نمی‌شوند، حضرت فرمودند: اگر ما والی آنها بودیم و مردم [به احکام] راضی نمی‌شدند، آنها را با شلاق می‌زدیم، و اگر [باز هم] انجام نمی‌دادند آنها را با شمشیر می‌زدیم. جالب توجه است که شیخ کلینی، یک باب از کتاب شریف کافی را به احادیثی نزدیک به این مضمون اختصاص داده و تحت عنوان «واجبات جز با شمشیر به پا داشته نمی‌شوند» آنها را ذکر کرده که شامل سه حدیث است.

در این حدیث نه تنها اجازه، بلکه لزوم استفاده از قوه قهریه برای اجرای سنت‌ها و واجبات ذکر شده است. استفاده از فشار برای اجرای احکام در ضمن این حدیث در دو مرتبه یعنی استفاده از شلاق که به معنای تعذیر و اجرای حدود است و در مرتبه بعد یعنی استفاده از شمشیر که مساوی سرکوب یا مقابله نظامی است، عنوان شده است.

دو نکته ذیل این حدیث قابل توجه است که به آن اشاره می‌کنیم:

سؤال: آیا امر امام صادق (ع) به استفاده از قدرت با منع امیرالمؤمنین از اکراه کردن مردم، تناقض ندارد؟ پاسخ در موضوع منع و امر نهفته است. چرا که همان‌طور که در قسمت‌های پیش ذکر شد، امر امیرالمؤمنین به قرینه «قلب» مربوط به ایمان و معتقدات قلبی است در حالی که موضوع تعذیر و مقابله نظامی مربوط به حوزه احکام اجتماعی

است. به این ترتیب تنها حوزه اعمال قدرت و قوه قهریه مشخص می‌شود که محدود به حوزه احکام اجرایی است و یکی از روش‌های انجام وظیفه «احیای سنت» که در بیشتر موارد بالا به آن اشاره شد از طریق همین اعمال فشار باشد.

مسئله دیگر، مربوط است به قابلیت الگوگیری این کلام امام در زمان غیبت. به تعبیر دیگر، آیا عبارت «اذا ولیناهم» (اگر ما والی آن‌ها بودیم) اشاره به این نکته دارد که مقصود از «ما» تنها ائمه معصومین (ع) است، و در هنگام غیبت و تشکیل حکومت اسلامی، این حکم در مورد ولی فقیه هم مصداق پیدا می‌کند یا خیر؟ پاسخ این سؤال، از عهده این مقاله خارج است اما به استناد نظر امام خمینی (ره) مبنی بر مساوی بودن ولایت فقیه با ولایت رسول الله (ص)، پاسخ این سؤال مشخص است و ولی فقیه بسیاری از شئون امام معصوم از جمله حکومت را دارا می‌باشد. بنابراین استفاده از قدرت نظامی در دوران غیبت توسط ولی فقیه نیز شرط اقامه واجبات و فرائض است.

۶. نتیجه‌گیری و جمع‌بندی

پس از بررسی احادیث ذکر شده می‌توان حدود مداخله دولت دینی در عرصه فرهنگ را در حوزه‌های زیر جمع‌بندی نمود.

حوزه‌های مداخله:

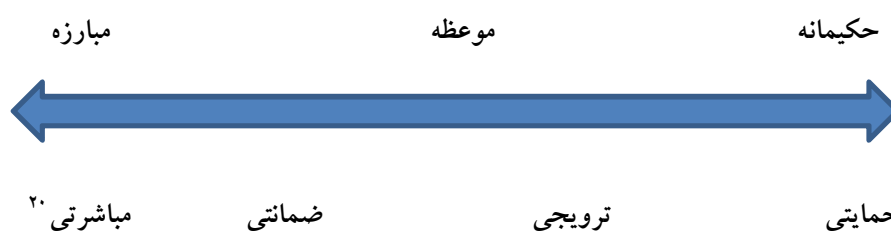
۱. در حیطه آموزش و تربیت، وظیفه حکومت آموزش احکام و اعتقادات اسلامی و همچنین تربیت مسلمین را برعهده دارد.
۲. همچنین حکومت باید راه ارشاد و هدایت مردم را در پی گیرد که این مهم جز با خودساختگی و اصلاح نفس مسئولین انجام‌پذیر نمی‌باشد.
۳. اجرای واجبات و یا حداقل ایجاد بستر و مقدمات لازم برای انجام فرائض نظیر حج، خمس، زکات، نماز جماعت و جمعه و... که تحت عنوان عام احیای سنن نیکو قرار می‌گیرد.
۴. از طرف دیگر مقابله و مبارزه با بدعت‌های جدید که مخالف دین است نیز از دیگر وظایف دولت دینی به شمار می‌رود که دولت این اختیار را دارد که از

روش و ابزار مناسب جهت اجرای وظایف خود استفاده کند. بدین ترتیب روایات ذکر شده نظر «عدم دخالت دولت در برنامه‌ریزی فرهنگی» به وضوح رد می‌کند، و ورود دستگاه حکومت به فرهنگ را در حوزه‌های ذکر شده «واجب» می‌داند.

روش مداخله:

روش مداخله دولت در فرهنگ در یک طیف حکیمانه و با موعظه آغاز و به مقابله مسلحانه ختم می‌شود که هرکدام از روش‌ها در یک حوزه باید بکار بسته شود و نکته ظریف در اینجاست که استفاده یک روش در حوزه دیگر ممکن است باعث ایجاد خسارت جبران‌ناپذیر می‌شود. استفاده از روش‌های حکمت‌آمیز و ورود از درب‌های قلب مخاطب، مربوط به اعتقادات و ایمان و استفاده از زور تنها در صورت معارضه و مقابله صریح با احکام مسلم خداوند قابل انجام است. روش‌های مداخله دولتی در فرهنگ، مبتنی بر احادیث ذکر شده را می‌توان در نمودار زیر با گونه‌های مداخله دولت در فرهنگ که در چارچوب مفهومی مقاله ذکر شده است، مقایسه کنیم (نمودار شماره (۱)):

نمودار شماره (۱). روش‌های مداخله دولتی در فرهنگ



در پایان می‌توان گفت با توجه به وظایفی که برای دولت دینی در حوزه فرهنگ ذکر شد، نقش دولت در فرهنگ بسیار پررنگ و با حضور و ایجاد ارتباط مستمر با مردم و نخبگان است. البته تأثیر متقابل مردم بر حکومت و رابطه دو طرفه آن‌ها در نگاه دینی با رابطه یک‌سویه دولت و مردم مغایرت دارد، چنانچه مسئولین فرهنگی ما نیز باید این رابطه متقابل را در بنیادهای سیاست‌گذاری فرهنگی خود مد نظر قرار دهند.

یادداشت‌ها

۱. موسوعة امام علي (ع) ج ۴، ص ۱۵۹ و غرر الحکم، ص ۵۰۹، حدیث ۶۱۲۷
۲. توبه: ۱۲
۳. کافی، ج ۸، ص ۲۵ «فأيقنوا يا اهل ولاية الله ببياض وجوهكم و شرف مقعدكم و كرم مآبكم و...»
۴. وسائل الشیعه، ج ۹، ص ۲۲۲
۵. قالت الاعراب آمنا قل لم تؤمنوا و لكن قولوا اسلمنا و لما يدخل الایمان فی قلوبكم ... (اعرابی‌ها گفتند که ایمان آوردیم، بگو ایمان نیاورده‌اید بلکه بگویید اسلام آوردیم و هنوز ایمان به قلب‌هایتان داخل نشده است)
۶. موسوعة امام علي (ع) ج ۴، ص ۱۵۹، نهج البلاغه، خطبه ۳۴، ص ۱۳۲
- ۷: «... إنما العلم ثلاثة: آية محكمة، أو فريضة عادلة، أو سنة قائمة، و ما خلاهن فهو فضل» کافی ج ۱، ص ۳۲
۸. موسوعة امام علي (ع) ج ۴، ص ۱۶۱ و نهج البلاغه: نامه ۶۷، ص ۱۰۰۹ و بحار الانوار: ج ۳۳ ص ۴۹۷
۹. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶، ص ۷۲۷
۱۰. نهج البلاغه، خطبه ۲۱۶
۱۱. حکمت ۷۳
۱۲. نهج البلاغه، خطبه ۱۰۵، ص ۳۰۷
۱۳. موسوعة امام علي (ع) ج ۴، ص ۱۶۲ و نهج البلاغه، نامه ۵۳،
۱۴. تحف العقول، ص ۱۳۱
۱۵. موسوعة امام علي (ع) ج ۴، ص ۱۶۲ و نهج البلاغه خطبه ۱۶۴، ص ۴۹۳
۱۶. غرر الحکم، ج ۴، ص ۴۴۸
۱۷. «يا ايها الذين آمنوا! امنوا بالله و رسوله و كتاب الذي نزل على رسوله و الكتاب الذي انزل من قبل...» (ای کسانی که ایمان آورده‌اید، ایمان بیاورید به خدا و پیامبرش و کتابی که بر پیامبرش نازل کردن و کتابی که قبل از آن نازل کرد...)
۱۸. نهج البلاغه، حکمت ۱۹۳
۱۹. وسائل الشیعه، ج ۲۶، ص ۶۹ و کافی ج ۷، ص ۷۷
۲۰. نقش مباشرتی دولت در فرهنگ، به مداخله مستقیم و انجام اقدام و فعالیت فرهنگی توسط نهادهای دولتی اطلاق می‌شود.

کتابنامه

- اشتریان، کیومرث (۱۳۹۱). مقدمه‌ای بر روش سیاست‌گذاری فرهنگی، تهران: نشر جامعه‌شناسان.
- الحر العاملی، محمد بن الحسن (۱۴۱۴ الف). وسائل الشیعه. (ویرایش دوم). (ج ۲۶). قم: مؤسسه آل البيت لاحیاء التراث.

- الحر العاملي، محمد بن الحسن (۱۴۱۴هـ). وسائل الشيعه. (ويرايش دوم). (ج ۹). قم: مؤسسه آل البيت لاحياء التراث.
- باقری فرد، محمد حسين؛ توکلی، عبدالله؛ الوانی، سيد مهدی (۱۳۹۵). سازوکارهای تأثیرگذاری دین در فرآیند سیاست‌گذاری فرهنگی (با تأکید بر مرحله تدوین)، دین و ارتباطات، شماره ۵۰، صص ۳۷-۵
- پهلوان، چنگیز (۱۳۸۸). فرهنگ و تمدن، تهران: نشر نی.
- جعفری، محمدتقی (مترجم) (۱۳۸۶). نهج البلاغه. (ويرايش سیزدهم). تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- جمشیدی، مهدی (۱۳۹۳). تأملاتی در نظریه استاد مطهری پیرامون چیستی حق مداخله دولت دینی در حوزه فرهنگ. مدرسه اسلامی علوم سیاسی. (۳ و ۴)، ۱۰۴-۱۲۶.
- خاکی، غلامرضا (۱۳۹۰). روش تحقیق بارویکردی به پایان‌نامه‌نویسی، تهران: انتشارات بازتاب.
- خواجه سروی، غلامرضا؛ بیات، مرتضی (۱۳۹۶). سیاست‌گذاری رسانه مطلوب در جمهوری اسلامی ایران، دین و ارتباطات، شماره ۵۲، صص ۱۰۵-۱۳۱
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۰ الف). دانشنامه امام علی (ع). (ويرايش اول). (ج ۴). تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رشاد، علی اکبر (۱۳۸۰ ب). دانشنامه امام علی (ع). (ويرايش اول). (ج ۵). تهران: پژوهشگاه فرهنگ و اندیشه اسلامی.
- رعیتی و دانش فرد (۱۳۹۵). اعتباریابی الگوی اجرای برنامه‌های فرهنگی در سند چشم‌انداز افق ۱۴۰۴، نشریه مطالعات میان‌فرهنگی، شماره ۲۹
- ری شهری، محمد (۱۴۲۵). موسوعة الإمام علي بن أبي طالب (ع) في الكتاب والسنة والتاريخ. (ويرايش دوم). (ج ۴). قم: دار الحدیث.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۶۵). تذهیب الاحکام. (ويرايش ۴). (ج ۹). تهران: دار الکتب اسلامیة.
- طوسی، محمد بن الحسن (۱۳۹۰). الاستبصار. (ج ۴). تهران: دار الکتب اسلامیة.
- طباطبایی محمدحسین (بی‌تا). المیزان، نرم‌افزار مجموعه آثار علامه طباطبایی.
- _____ شیعہ در اسلام (۱۳۸۸)، قم: بوستان کتاب.
- _____ قرآن در اسلام (۱۳۸۹)، قم: بوستان کتاب.
- عصاریان‌نژاد و علوی (۱۳۹۱)، فرهنگ انتظار و راهبرد زمینه‌سازی ظهور. نگرش راهبردی، شماره ۱.
- غفاری، علی اکبر (۱۳۶۳). تحف العقول. (ويرايش دوم). قم: جامعه مدرسین، دفتر انتشارات اسلامی.
- فاضلی نعمت‌الله؛ قلیچ مرتضی (۱۳۹۲). نگرشی نو به سیاست فرهنگی، تهران: نشر تیسرا.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷). الکافی. (ويرايش سوم). (ج ۷). تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- کلینی، محمد بن یعقوب (۱۳۶۷). الکافی. (ويرايش سوم). (ج ۱). تهران: دار الکتب الاسلامیه.
- کوش دنی (۱۳۹۰). مفهوم فرهنگ در علوم اجتماعی. (فریدون وحید، مترجم). تهران: نشر سروش.

گیروشه (۱۳۹۳). مقدمه‌ای بر جامعه‌شناسی عمومی. (جلد اول: کنش اجتماعی). زنجانی‌زاده هما، مترجم. تهران: سمت.

مسعودی، عبد الهادی (۱۳۸۹). درسنامه فهم حدیث. (ویرایش اول). قم: سازمان چاپ و نشر دار الحدیث.

مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۹۱). پرسش‌ها و پاسخ‌ها. (جلد ۳). قم: انتشارات مؤسسه آموزشی و پژوهشی امام خمینی (ره).

همایون محمدهادی؛ جعفری هتفخوانی نادر (۱۳۸۷). درآمدی بر روش و مفهوم سیاست‌گذاری فرهنگی، اندیشه مدیریت، سال دوم، شماره دوم.